

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان :

خلاصه اي از زندگي و سفر نامه ناصر خسرو

گرد آورندگان :

بابك جمشيدوند و محمد رستمي

بهار ۸۶

فهرست مندرجات:

زندگینامه

۲ شخصیت ناصر خسرو

۳ آثار ناصر خسرو

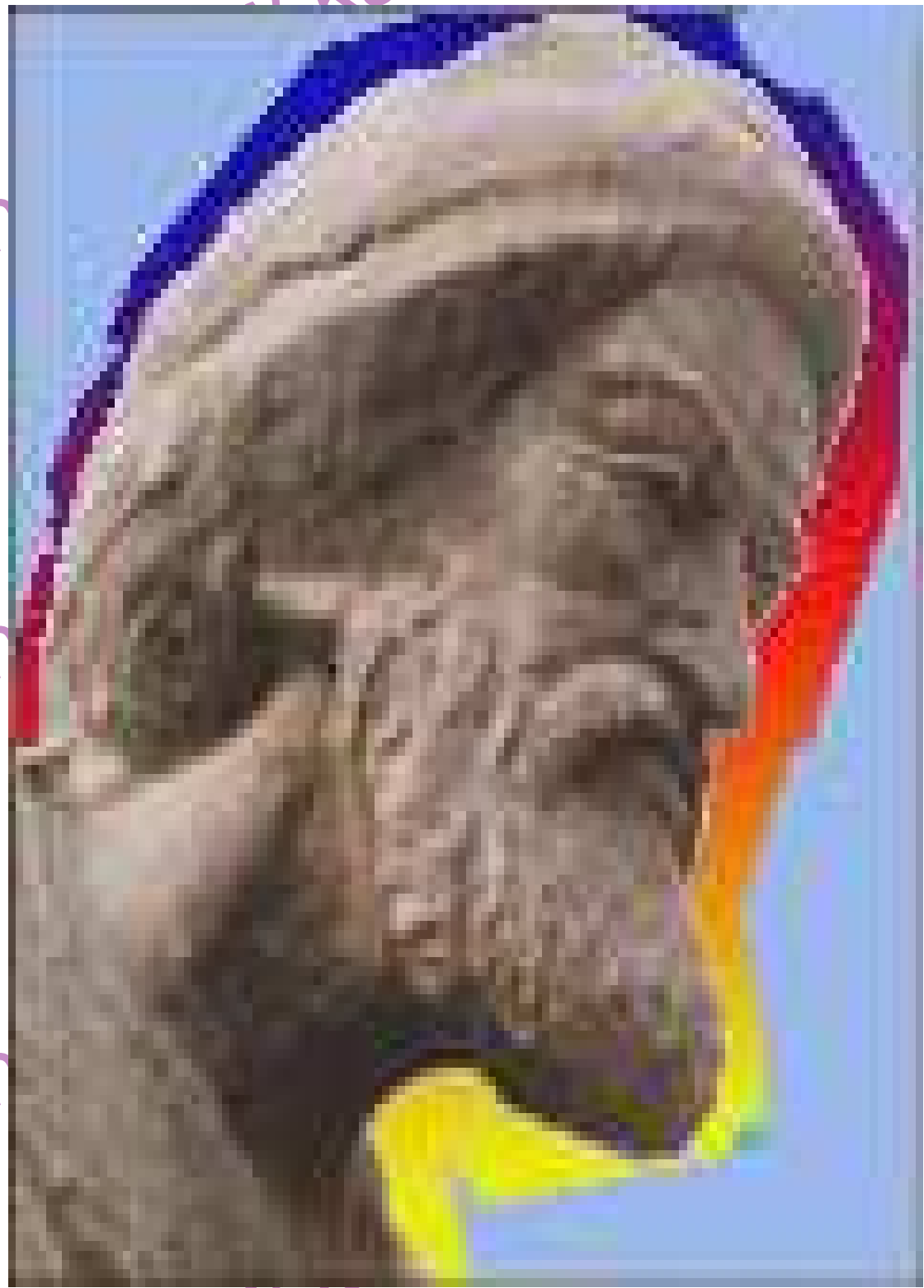
۴ نمونه اشعار

۵ خلاصه ی سفرنامه

۶ سبک شناسی

۷ منابع

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا



به جای مقدمه

پیشکش به اهل قبله، که با همه مذاهب گونگونیشان به خاندان رسول خدا مهر میورزند.

بیتردید وقتی ناصر خسرو لب به انتقاد میگشاید مخاطبانش برادران اهل سنت نیستند؛ زیرا آنها صحابه را میستایند و اهل بیت را، دستکم به عنوان صحابه، دوست دارند. مراد و مخاطب اصلی ناصر در شعرهای انتقادپاش دشمنان اهل بیتاند؛ دشمنانی که گاه در صفوف برادران اهل سنت پنهان میشدند و خاندان پیامبر و پیروانشان دشنام میدادند و

در عرف دین باواران این گروه اندک را ناصبی میخوانند.

شعرهای انتقادی ناصر پیام روشن حجت جزیره خراسان به این گروه است.

آمده پیغام حجت گوش دار ای ناصبیپاسخش دهگر توانی سر مخار ای ناصبپهرچه

گویی نغز حجتگو یلیکنقول نغز کپیدید آید زمغز پر خمار ای ناصبیعلم ناموزی و لشگر

ساز یازوغا همیچون چینی بیفسار و بادسار ای ناصبیشادچون گشتی براندندم

بهقهر از بهر دیناز ضیاع خویش وازدار و عقار ای ناصبیتاقرار من ز بهر دینبه یمگاناست

نیست جز بهیمگان اهل حکمت راقرار ای ناصبیچون زمشکلهات پرسم عورتت

پیداشود بیازاری، بیازاری، بیازار ای ناصبیطبع خرداری تو حکمت را کسیر طبع تو بست

نتواند بهسیصد رش نوار ای ناصبیتا قیامت بر مکافات فعال زشت تو این قصیده مر تورا

از من نثار ای ناصبی

سال و محل تولد:	۳۹۴ هـ.ق. -
سال و محل وفات:	۴۸۵/۴۸۱ هـ.ق.

زندگی‌نامه:

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو، در سال ۳۹۴ در روستای قبادیان (در بلخ) در استان بلخ در شمال افغانستان در خانواده ثروتمندی چشم به جهان گشود.

بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چار بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر (اغبر = غبارآلود، مرکز اغبر = کره زمین)

یکی از ابر مردان علم و معرفت و طنز ما ناصر خسرو قبادیانی بلخی است که در سال (۳۹۴ ق) در محله قبادیان بلخ چشم به دنیا گشود. تحصیلات نخستین خویش را در زادگاهش به پایان رساند. و به کسب سایر علوم چون: - طب - موسیقی - حساب - نجوم - فلسفه - زبان یونانی - با سفرهای از نزد علما و دانشمندان عصر خود نیز پرداخت. - ناصر خسرو در سن 28 سالگی به سرودن شعر آغاز کرد و در شعر دارای دو دیوان یکی به زبان دری و دیگری به زبان عربی میباشد. ناصر خسرو در دربار سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود راه یافت که از احترام و عزت و مشاغل مهمی در دربار آنان برخوردار بود. اشعار ناصر خسرو

حاوی مطالب و مضامین ستیزنده و پرخاشگری علیه مظالم روحانیون دنیاپرست و تاریک اندیش و شاهان و سروران استثمار گرو مفت خور است که دهقانان و کارگران و کاسبانرا در ده و شهر استثمار میکردند و از حاصل دسترنج آنان خوان هفت رنگ برای اهل و عیال خویش آماده میکردند . مشاهده این وضع بر روح حساس و پرخاشگر شاعر با احساس تاثیر شگرف نمود و بدین اساس وی از دربار و جاه و جلال قطع روابطه میکند. وقتی روابط خود را با دربار و درباریان قطع میکند به روحانیان رو می آورند . که از معاشرت و اختلالات با آن خیلی ها در رنج و عذاب میشود . چه وی ازین نزدیکی با آنان در میابد که آنان مشتی فاقد منطق سلیم و سالوس و متعصب ، کوتاه نظر و از پادشاهان و امیران و خواجگان بدتر میباشد؛ چنانکه میگوید: از رنج روزگار چو جانم ستوه گشت یک چند با ثنا بدر پادشاه شدم صد بندگی شاه ببا یست کردم از بهر یک امید که از وی روا شدم جز رنج و درد هیچ نگردند حاصل زانکس که سو اوبه امید شفا شدم از شاه زی فقیه چنین بود رفتم کز بیم مورد در دهن اژدها شدم ناصر خسرو نا امیدانه مجامع روحانیون را نیز ترک و در سن چهل سالگی برای دریافت حقایق و دانستن حال و احوال توده های زحمتکش و مزدوران مشغول گشت . ناصر خسرو به شهر های مختلف خراسان ، هندوستان به سفرهای طولانی و پرنج میپردازد که در این سفر با طوایف گوناگون هند آشنا و خصوصیات قوی آهنین و عنعنات ملی آنانرا درک و با دانشمند هندی به گفت و شنود متیر دارد. بعد از سفر هندوستان سفر های دیگری به همراهی برادرش و یک غلام هندی بمدت هفت سال بکشور های چون ایران ، ارمنستان ، آسیای صغیر ، طرابلس ، عراق، سوریه ، فلسطین، مصر ، تونس ، سودان ،

یمن جزیره العرب می نماید. از این سفرها تجارب مهم نصیب اش میگردد که همیشه از آن میآموزد و تحقیق میکند و می نویسد. در کتاب <نگاهی نو به سفر نامه ناصر خسرو> تالیف فیروز منصوری آمده است ...< چنان شنیدم که ناصر خسرو وقتی به قزوین رسید ، دکان پنبه دوزی رفت و بنشست تا کفشها یش را اصلاح کند ناگاه در بازار قزوین غوغا برخاست. پنبه دوز از دکان برخاست در میان آن غوغا افتاده چون بازگشت لقمه گوشت بر سر درفش داشت. ناصر پرسید < : این چیست و این غلبه چه بود ؟ > پنبه دوز گفت < شخصی شعر ناصر خسرو خوانده بود ؛ او را پاره پاره کردند . این لقمه گوشت اوست > . ناصر کفشهایش را رها کرد و گفت < : در شهری که شعر ناصر باشد من نباشم > . ناصر درین سفرها زحمات زیادی را متقبل شد و برای آموختن و دانستن همیشه ساعی بود . وی در مصر دو سال و نه ماه اقامت گزید . در اینجا در زندگی و طرز فکر وی انقلابی رونما گردید و ناصر خسرو پیرو طریقه اسماعلیه فاطمی های مصر گردیده زیرا روح حساس ناصر خسرو از اصطلاحات اجتماعی خلیفه مصر متأثر گردید و از طرف پیشوای فاطمی مصر به منصب < حجت > خراسان که بلند ترین مرتبه این ملک میباشد نایل گردید . ناصر خسرو بعمر پنجا سالگی دوباره بخراسان به شهر بلخ بازگشت و درینجا به تبلیغ عقیده خویش مصروف گشت . با روحانیان دنیاپرست و کوتاه فکر و حکمرانان سلاله سلجوقیان استثمارگر آشکارا بدون ترس و لرز شروع به مبارزه نمود و با اشعار شورانگیز و پر خاشگر خویش در افشای مظالم آنان برای مردم کوشید این عمل ناصر خسرو حکمرانان و روحانیان و درباریان را برانگیخته و نا جوا نمر دانه ناصر خسرو را (بی دین) و (زندیق) و کافر

خواندند و به اذیت و آزارش شروع — خانه و کاشانه و ایراتاراج نمودند
. اما ناصر خسرو با و جور جفای آنان از مبارزه دست نکشید و همچو دژ استوار
ردر عقیده و اندیشه پابرجا ماند تا اینکه ویرا از زادگاهش به دره دور
ست یمگان تبعید کردند. ناصر خسرو را آنجا با وجود دوری از زادگاهش به
تحقیق بهترین آثارش دست یازید. وی مهمترین اثرهای علمی و ادبی را
برشته تحریر و آورد که عمدتاً اینها اند: سفرنامه. روشنایی نامه. زاد
لمسافرین... اشتیاق ناصر خسرو به مطالعه چنان بود که — حتی هنگام سفرها
یش کتابها را برایشتری بار کرده و خود آن کتاب خوانده از عقبش روان
میبود. سرانجام این مرد قلم و اندیشه با پیگیری مبارزه اش علیه کاستیها
و نابرابریها تسلیم نشد.

در آن زمان پنج سال از آغاز سلطنت سلطان محمود غزنوی میگذشت. ناصر خسرو در
دوران کودکی با حوادث گوناگون روبرو گشت و برای یک زندگی پرحادثه آماده شد: از
جمله جنگهای طولانی سلطان محمود و خشکسالی بی سابقه در خراسان که به
محصولات کشاورزان صدمات فراوان زد و نیز شیوع بیماری وبا در این خطه که جان
عده زیادی از مردم را گرفت.

ناصر خسرو از ابتدای جوانی به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت و قرآن را از بر کرد.
در دربار پادشاهان و امیران از جمله سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی به عنوان
مردی ادیب و فاضل به کار دبیری اشتغال ورزید و بعد از شکست غزنویان از
سلجوقیان، ناصر خسرو به مرو و به دربار سلیمان چغری بیک، برادر طغرل سلجوقی

رفت و در آنجا نیز با عزت و اکرام به حرفه دبیری خود ادامه داد و به دلیل اقامت طولانی در این شهر به ناصر خسرو مروزی شهرت یافت.

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر

نخواندی به نامم کس از بس شرف ادیبم لقب بود و فاضل دبیر

به تحریر اشعار من فخر کرد همی کاغذ از دست من بر حریر

وی که به دنبال سرچشمه حقیقت میگشت با پیروان ادیان مختلف از جمله مسلمانان،

زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و مانویان به بحث و گفتگو پرداخت و از رهبران دینی

آنها در مورد حقیقت هستی پرس و جو کرد. اما از آنجا که به نتیجه‌ای دست نیافت

دچار حیرت و سرگردانی شد و برای فرار از این سرگردانی به شراب و میگساری و

کامیاریهای دوران جوانی روی آورد.

در سن چهل سالگی شبی در خواب دید که کسی او را می‌گوید «چند خواهی خوردن

از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر» ناصر خسرو پاسخ داد

«حکما چیزی بهتر از این نتوانستند ساخت که اندوه دنیا ببرد» مرد گفت «حکیم

نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی و بی‌خردی رهنمون باشد. چیزی باید که

خرد و هوش را بیفزاید.» ناصر خسرو پرسید «من این از کجا آرم؟» گفت «عاقبت

جوینده یابنده بود» و به سمت قبله اشاره کرد. ناصر خسرو در اثر این خواب دچار

انقلاب فکری شد، از شراب و همه لذائذ دنیوی دست شست، شغل دیوانی را رها کرد و

راه سفر حج در پیش گرفت. وی مدت هفت سال سرزمینهای گوناگون از قبیل

ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیره العرب، قیروان،

تونس، و سودان را سیاحت کرد و سه یا شش سال در پایتخت فاطمیان یعنی مصر اقامت کرد و در آنجا در دوران المستنصر بالله به مذهب اسماعیلی گروید و از مصر سه بار به زیارت کعبه رفت.

ناصر خسرو در سال ۴۴۴ بعد از دریافت عنوان حجت خراسان از طرف المستنصر بالله رهسپار خراسان گردید. او در خراسان و به خصوص در زادگاهش بلخ اقدام به دعوت مردم به کیش اسماعیلی نمود، اما برخلاف انتظارش مردم آنجا به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند و سرانجام عده‌ای تحمل او را نیاورده و در تبانی با سلاطین سلجوقیان بر وی شوریده، و از خانه بیرونش کردند. ناصر خسرو از آنجا به مازندران رفت و سپس به نیشابور آمد و چون در هیچ کدام از این شهرها در امان نبود به طور مخفیانه میزیست و سرانجام پس از مدتی در بدری به دعوت امیر علی بن اسد یکی از امیران محلی بدخشان که اسماعیلی بود به بدخشان سفر نمود و بقیه ۲۰ تا ۲۵ سال عمر خود را در یمگان بدخشان سپری کرد.

پانزده سال بر آمد که به یمگانم چون و از بهر چه زیرا که به زندانم

و تمام آثار خویش را در بدخشان نوشت و تمام روستاهای بدخشان را گشت. حکیم ناصر خسرو در بین اهالی بدخشان دارای شأن، مقام و منزلت خاصی است تا حدی که مردم او را به نام «حجت»، «سید شاه ناصر ولی»، «پیر شاه ناصر»، «پیر کامل»، و غیره یاد می‌کنند. مزار وی در یمگان زیارتگاه است.

شخصیت ناصر خسرو

ناصر خسرو یکی از شاعران و نویسندگان درجه اول ادبیات فارسی است که در فلسفه و حکمت دست داشته، آثار او از گنجینه‌های ادب و فرهنگ ما محسوب می‌گردند. او در خداشناسی و دینداری سخت استوار بوده است، و مناعت طبع و بلندی همت و عزت نفس و صراحت گفتار و خلوص او از سراسر گفتارش آشکار است. ناصر در یکی از قصاید خویش می‌گوید که به یمگان افتادنش از بیچارگی و ناتوانی نبوده، او در سخن توانا است، و از سلطان و امیر ترس ندارد، شعر و کلام او سحر حلال است. او شکار هوای نفس نمی‌شود، او به یمگان از پی مال و منال نیامده است و خود یمگان هم جای مال نیست. او بنده روزگار نیست، چرا که بنده^۱ آرزو و نیاز نیست، این آرزو و نیازند که انسان به درگاه امیر و سلطان می‌آورند و می‌مانند. ناصر جهان فرومایه را به پیشیزی نمی‌خرد. (از زبان خود ناصر خسرو). او به آثار منظوم و منثور خویش می‌نازد و به علم و دانش خویش فخر می‌کند، این کار او گاهی خواننده را وادرا می‌کند که ناصر به یک شخص خود ستا و مغرور به خودپرست قلمداد کند.

علی دشتی در این باره می‌گوید: مردی است با مناعت طبع، خرسند فروتن، در برابر رویدادها و سختیها بردبار، اندیشه‌ورز، در راه رسیدن به هدف پای می‌فشارد. ناصر خسرو در باره خود چنین می‌گوید:

گه نرم و گه درشت چون تیغ / پند است نهان و آشکارم

با جاهل و بی‌خرد درشتم / با عاقل نرم و بردبارم

ناصر در سفرنامه رویدادها و قضاها را با بیطرفی و بی‌غرضی تمام نقل می‌کند. اما زمانی که به زادگاهش بلخ می‌رسد و به امر دعوت به مذهب اسماعیلی مشغول می‌شود،

ملاها و فقه‌ها سد راه او شده و عوام را علیه او تحریک نموده، خانه و کاشانه‌اش را به نام قرمطی، غالی و رافضی به آتش کشیده قصد جانش می‌کنند، به این سبب در اشعار لحن او اندکی در تغییر می‌کند، مناعت طبع، بردباری و عزت نفس دارد اما نسبت گرایش به مذهب اسماعیلی و وظیفه‌ای که به وی واگذار شده بود و نیز رویارویی با علمای اهل سنت و با سلجوقیان و خلیفه‌گان بغداد که مخالفان سرسخت اسماعیلیان بودند، ستیز و پرخاشگری در وی بیدار می‌شود، به فقیهان و دین‌آموختگان زمان می‌تازد و به دفاع از خویشان می‌پردازد.

[ویرایش] درونمایه شعر ناصر خسرو

ناصر خواستار جامعه‌ای است پیراسته و پاک؛ دور از مفسد اخلاقی، آدم‌کشی، دزدی، رشوه‌خواری، خیانت، چاپلوسی، عیش و عشرت. وی معتقد است که چنین جامعه‌ای جز زیر سیطره دین بوجود نمی‌آید. ناصر مدیحه‌گویی را دروغ می‌شمارد و از شاعرانی که امیران و سلاطین را مدح می‌کنند بیزار است، او شاعری را می‌پذیرد که شعرش راهنمای مردم باشد. محور شعر ناصر عقیده مذهبی و اخلاق است و وی همه چیز را زیر سیطره‌ای این دو قرار داده، از این رو دیوان اشعارش اغلب مشتمل است بر باورهای دینی، اخلاق و بقول امروزی اشعار سیاسی در انتقاد از میران، شاهان و سرایندگان ستایشگر، انتقاد از عالمان دینی که دین را وسیله قرار داده خود تا گلوگاه غرق در گناه هستند.

ناصر در اشعار خویش به قرآن استناد می‌کند. در بسیار موارد آیات قرآن را تضمین می‌کند. وی برای قرآن درونسو و بیرونسو و یا به معنای دیگر تنزیل و تاویل قایل است.

وی معتقد است که هرکس بی تاویل به قرآن دست یازد او گمراه است. قرآن دختری پوشیده است که زیورش علی است و قرآن بدون این تاویل موجب هلاک است.
آثار ناصر خسرو

۱- دیوان در ۱۱۰۴۷ بیت شامل قصاید و مقطعات و ابیات متفرقه. دیوان ناصر خسرو پر است از عقاید دینی، اخلاق انتقاد از شاهان و امیران ترک و شاعران مدیحه سرا، شکایت از مردم عامی و عالمان و فقیهان خراسانی و اعتراض به دستگاه خلفای عباسی و نیز وصف طبیعت، ستایش پیامبر و علی (ع) و خاندان او، پند و اندرز و سخنان حکیمانه. این دیوان تاکنون بارها و از جمله به کوشش سید نصرالله تقوی و مقدمه سید حسن تقی زاده و با همکاری مجتبی مینوی و علی اکبر دهخدا در ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ ش در تهران و به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق در ۱۳۵۳ ش در تهران به چاپ رسیده است؛

۲- جامع الحکمتین؛

۳- زاد المسافرین؛

۴- وجه دین؛

۵- سفرنامه؛ کتابی از ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ ق) در شرح مسافرت هفت ساله وی (۴۳۷-۴۴۴) به ایران و آسیای صغیر و شامات و مصر و عربستان. این اثر که به نثری بسیار ساده و بی آرایش و روان و دل انگیز نوشته شده ظاهراً نخستین کتاب ناصر خسرو به نثر است که پس از پایان سفر

از یادداشت های روزانه خود تنظیم کرده است. برخی قراین حکایت از آن دارند که این سفرنامه خلاصه ای از یک متن اصلی است که اینک در دست نیست. چنانکه در زندگینامه ناصر خسرو آمده است وی در پی خوابی که در جوزجان دید، آهنگ سفر حج کرد (۶ جمادی الاخری ۴۳۷) و نخست از راه شبورغان، ده باریاب، سمنگان، طالقان و مرورود به مرو بازگشت و از کار دیوانی کناره گرفت و در ۲۳ شعبان همان سال سفرش را به همراه برادر کهترش و یک غلام هندی آغاز کرد و از قسمت های شمالی و غربی ایران به شهرهای ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، فلسطین، مصر - که نزدیک سه سال در آنجا ماند - قیروان (تونس)، نوبه، سودان و عربستان رفت و در این مدت چهار بار حج گزارد و در حج آخر از راه طائف و یمن و لحسا به بصره رسید (۴۴۳) و سپس از ارجان به اصفهان شتافت (۴۴۴) و در جمادی الاخر همان سال به بلخ بازگشت. سفرنامه در واقع دستاورد این سفر است و حاوی اطلاعات دقیق و گرانبهای جغرافیایی و تاریخی و بیان عادات و آداب مردم ممالک و نواحی گوناگون است. ناصر خسرو در تنظیم و نگارش سفرنامه رعایت صداقت، امانت و بی طرفی را کرده و همچون مهندسی دقیق و معماری کار دیده و با تجربه و دانشمندی آگاه به دانش اقتصاد و جامعه شناسی در اوضاع و احوال شهرها و مساحت ها و مسافت ها و نحوه ساختمان ها و بناهای تاریخی و اوضاع جغرافیایی و شهرسازی و شیوه گذاردن زندگی مردم و میزان

محصول و تجارت و اقتصاد سخت دقیق شده و نکته های باریک را از نظر دور نداشته است. نثر سفرنامه از تصنع و حشو و صناعات لفظی به دور است. مطلب همه جا با جمله های کوتاه و دلنشین و توصیف های کامل بیان شده است. سفرنامه سرشار از واژه های زیبای فارسی است که بیشتر آنها تا به امروز رواج دارند. شیوه نثر این کتاب، ترکیبی است از نثر دوره غزنوی و نثرهای دوره های بعد و آن را باید از سرمشق های گرانبهای ساده نویسی و ایجاز شمرد. سفرنامه ناصر خسرو تاکنون بارها و از جمله نخستین بار به کوشش شارل شفر با برگردانیده فرانسوی آن در ۱۸۸۱ م / ۱۲۹۸ ق در پاریس، سپس به کوشش خواجه الطاف حسین حالی با مقدمه ای بسیار مفصل از او در سرگذشت ناصر خسرو در ۱۸۸۲ م در دهلی، به کوشش محمود غنی زاده سلماسی در ۱۳۴۱ ق در برلین و به کوشش محمد دبیر سیاقی در ۱۳۳۵ ش در تهران به چاپ رسیده است. سفرنامه به زبان های مختلف برگردانیده شده است از جمله به فرانسوی (شارل شفر، پاریس ۱۸۸۱ م)، روسی (برتلس، لنینگراد ۱۹۳۳ م)، اردو (محمد ثروت الله، ۱۹۳۷ م؛ عبدالرزاق کانی پور؛ دهلی ۱۹۴۱ م)، عربی (یحیی الخشناب، ۱۹۴۵ م)، ترکی (عبدالوهاب طرزی، استانبول ۱۹۵۰ م)، انگلیسی (تاکسون ویلر، نیویورک ۱۹۸۵ م) و آلمانی (فون ملزر، اتریش ۱۹۹۳).

۶- گشایش و رهایش؛

۷- خوان اخوان؛

۸- روشنایی نامه؛

۹- سعادتنامه؛

۱۰- اختیار الامام و اختیار الايمان؛

۱۱- بستان العقول؛

۱۲- دليل المتحيرين؛

۱۳- عجایب الصنعه؛

۱۴- عجایب الحساب و غرایب الحساب (نسخه خطی تابخانه ملک به شماره

۶۴۰)؛

۱۵- کتاب اندر رد مذهب محمد زکریا؛

۱۶- لسان العالم؛

۱۷- مصباح؛

۱۸- مفتاح / مفتاح الرساله؛

۱۹- رساله در جواب ۹۹ سوال فلسفی که همراه دیوان او در ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ ش

به چاپ رسیده است. همچنین به ناصر خسرو کتاب های فراوانی منسوب است

که در صحت انتساب همه آنها بدو باید به دیده تردید نگریست. از جمله این

کتاب ها عبارتند از ۱- آفاق نامه / آفاق و انفس (نسخه خطی کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران به شماره ۴۷۳۶/۳۶)؛ ۲- ارشاد السالکین؛ ۳- اکسیر اعظم؛

- ۴- الف نامه؛ ۵- ترجیح بند (چاپ تهران ۱۲۷۴ق، همراه عوارف المعارف)؛ ۶-
تفسیر قرآن؛ ۷- چراغنامه (چاپ کراچی ۱۹۵۸م)؛ ۸- خلق نیکو خلق بد؛ ۹-
دستور اعظم؛ ۱۰- رساله الندامه فی زاد القیامه / سوانح عمری؛ ۱۱- رساله در
تسخیر کواکب (چاپ بمبئی)؛ ۱۲- رساله روحیه (چاپ کراچی ۱۹۵۸ م)؛ ۱۳-
شش فصل / روشنایی نامه مثنوی؛ ۱۴- عالم صغیر و عالم کبیر؛ ۱۵- قانون
اعظم؛ ۱۶- کتاب در علم یونان؛ ۱۷- کلام پیر؛ ۱۸- کنز الحقایق؛ ۱۹- مستوفی
فی الفقه؛ ۲۰- نور نامه؛ ۲۱- هفت گناه.

نمونه اشعار

روزی ز سر سنگ عقابی بهوا خاست واندر طلب طعمه پر و بال بیاراست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت امروز همه روی زمین زیر پر ماست
بر اوج فلک چون بپریم از نظر تیز می بینم اگر ذره‌ای اندر ته دریاست
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید بنگر که ازین چرخ جفا پیشه چه برخاست
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی تیری ز قضاو قدر انداخت بر او راست
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز وز ابر مر او را بسوی خاک فرو کاست
بر خاک بیفتاد و بغلتید چو ماهی وانگاه پر خویش گشاد از چپ و از راست
گفتا عجبت اینکه ز چوبست و ز آهن این تیزی و تندی و پریدنش کجا خاست
چون نیک نگه کرد و پر خویش بر او دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

حج

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای کریم

جسته از محنت و بلای حجاز رسته از دوزخ و عذاب الیم

آمده سوی مکه از عرفات زده لبیک عمره از تنعم

یافته حج و کرده عمره تمام بازگشته به سوی خانه سلیم

من شدم ساعتی به استقبال پای در کردم برون ز حد گلیم

مرمر در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم

گفتم او را بگو که چون رستی زین سفر کردن به رنج و به بیم

تا ز تو باز مانده‌ام جاوید فکرتم را ندامت است ندیدم

شاد گشتم بدان که کردی حج چون تو کسی نیست اندر این اقلیم

بازگو تا چگونه داشته‌ای حرمت آن بزرگوار حریم

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیست کردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار قدیم

گفت نی گفتمش زدی لیبیک
از سر علم و از سر تعظیم

می شنیدی ندای حق و جواب
باز دادی چنان که داد کلیم

گفت نی گفتمش چو در عرفات
ایستادی و یافتی تقدیم

به تو از معرفت رسید نسیم
عارف حق شدی و منکر خویش

گفت نی گفتمش چو می کشتی
گوسفند از پی یسیر و یتیم

قرب خود دیدی اول و کردی
قتل و قربان نفس شوم لعیم

گفت نی گفتمش چو می رفتی
در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ایمن از شر نفس خود بودی
و ز غم فرقت و عذاب جحیم

گفت نی گفتمش چو سنگ جمار
همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسر
همه عادات و فعل های ذمیم

گفت نی گفتمش به وقت طواف
که دویدی به هر وله چو ظلیم

از طواف همه ملائکتان
یاد کردی به گرد عرش عظیم

گفت نی گفتمش چو کردی سعی
از صفا سوی مروه بر تقسیم

دیدی اندر صفای خو کونین
شد دلت فارغ از جحیم و نعیم

گفت نی گفتمش چو گشتی باز مانده از هجر کعبه بر دل ریم

کردی آنجا به گور مر خود را هم چنان کنون که گشته رمیم

گفت از این باب هر چه گویی تو من ندانسته‌ام صحیح و سقیم

گفتم ای دوست پس نکردی حج نشدی در مقام محو، مقیم

رفته‌ای مکه دیده، آمده باز محنت بادیه خریده به سیم

گر تو خواهی که حج کنی پس از این این چنین کن که کردمت تعلیم

خلاصه‌ی سفرنامه

روزهای مدرسه

خسرو، که در شمار توانگران بزرگ خراسان جای داشت، نوزاد ۳۹۴ هـ ق را ناصر نامید

و با دلی سرشار از مهر و امید به پرورش تواناییهای فراوان وی پرداخت.

نهال سبز خسروی، در تابش آفتاب فروزان عنایت‌های پروردگار، سالهای کودکی را

شتابان پشت سر نهاد، به آموزشگاههای قبادیان و بلخ راه یافت و در روزگاری کوتاه

پیشرفتهای فراوان به دست آورد.

درسینه جای دادن همه آیههای واپسین کتاب آسمانی، خبرگی در مسایل گوناگون

ادبیات پارسی و عربی، هندسه، ریاضی، ستاره‌شناسی، پزشکی و موسیقی از

دستاوردهای دهه آغازین آموزش نهال پاکسرشت خراسان به شمار می‌آید.

هر چند این آموختهها، نزد اندیشمندان آن روزگار، دانش بسیار شمرده میشد و بیشتر

مردان و زنان سده های چهارم و پنجم از آن بی بهره بودند، ولی هرگز نمیتوانست روان عطشناک سبزترین نهال قبادیان را سیراب سازد.

بنابراین به دانشهای دینی روی آورده، سالیانی چند در وادی فقه، روایت و تفسیر راه پیمود.

بی تردید آموزشهای دینی آن روزگار خراسان، که بر بنیاد منطق و خرد استواری نیافته بود و ریشه در تبلیغات خلفای بغداد داشت، اندیشه ناصر جوان را شیفته خویش ساخت؛ پس به آیینهای دیگر پرداخت، تورات، انجیل و زبور آموخت و بررسی باورهای ترسایان، کلیمیان و زرتشتیان را در شمار برنامههای خود قرار داد.

ولی دریغ که هیچ آیینی روان خردگرای وی را مجذوب ساخت.

شنیدن داستان آن سالهای سراسر تلاش و پایداری از زبان دانشور بزرگ خراسان بسی شیرینتر است: به سال سیصد از بعد نود چاربه ذوالقعدة مرا بنهاد مادر برآمد سالیان چند کم کار نبود اندر جهان جز خواب و جرز خورنه زشتی باز دانستم ز خوبینه خرما باز دانستم ز اخگراز این پس چون شد از آهار جسمی مرا در کالبد جسمی موقر بزود صبح خرد تیغ از شب جهلدم بفروخت چون از مهر خاور سر اندر جستن دانش نهادم نکردم روزگار

خویش بی برنه حق راباز پس هشتم ز باطل بکردم فرق از معروف منکر چو باطل را نیاموزی ز دانشدانی قیمت حق ای برادر که داند قدر سنبل تا نبیند برسته همبرش سعدان و کنگر بهر نوعی که بشنیدم ز دانشنشستم بر در او من مجاور بخواندم پاک توفیعات کسری بخواندم عهد کیکاووس و نوز که داند از مناطیقی که تا چیست سماک و فرقدان و قطب و محور که اندر علم و اشکالی مجسطیکه چون رانم بر او پرگارو

مسطرگهی اقسام موسیقی که هر کسپدید آورد بر الحان
پیکر گهیالوانا حوالعقاقر کهچهگر مستاز آنچهخشکوچهتر همان اشکال اقلیدس که
بنهادسطاطالیس استاد سکندر نامند از هیچگونداش که من زانکردم استفادت بیش و
کمتر نه اندر کتب ایزد مجملی ماند که آن نشنیدم از دانا مفسرزبس چون و چراکاندر
دلم خاسترسید از خیرگی جانم به غرغر و سوسه زرین
ناصر، پس از سالها دانش اندوزی که دستاوردی جز ویرانی بنیاد باورهای کودکی
نداشت، چون دیگر جوانان آن روزگار در پی ثروت فزونتر و کامرانی پایدارتر دوید.
گاه سیمای مینوچهران وی را به خویش میکشاند و چندی وسوسه زرین طلا او را به
آمد و شد با کیمیاگران فرامیخواند: گاهی ز درد عشق پس خوبچهرگانگاهی ز حرص مال
پس کیمیا شدمنهباکداشتمکهمی عمر شد به بادنهرشمداشتمکهمیزی خطا
شدموقت خزان به یاد رزان شد دلمفراخوقت بهار شاد به سبزه و گیا شدماینآسیا دوان
و درو من نشستهیستایدون سپیدسار در این آسیا شدمناصر چنان شیفته کامجوییهای
خاکی شده بود که هیچ چیز، حتی شکستههاییکه گاه سبب بیداری برخی از پاکدلان
میشود، در وی مؤثر نمیافتاد.
او پس از هر ناکامی بی درنگ به چارهجویی پرداخته، با تدبیری استوارتر به عرصه
هوس گام مینهاد.
پنداشتم کهدهرچراگاهمن شداستتا خود ستوروار مراورا چرا شدمگر جور کرد باز دگر
بار سوی اومیخواره وار از پس پیمانها شدمنا گفته پیداست که زندگی بدین شیوه، و
ریختن بی دریغ همه داراییها به پای خواستههای سیری ناپذیر حیوانی رهاوردی جز

تهیدستی و در یوزگی نزد توانگران ندارد، فرجامی که ناصر نیز چون همه کامجویان سفله در بند آن گرفتار آمد و به امید لقمه نانی سر در رکاب شاهان نهاد. یکچندگاه داشت مر از یر بند خویشگه خوب حال و بازگهی بی نواشدموز رنج روزگار چو جاتم ستوه گشتیکچند باثنا به در پادشا شدم ناصر با دیگر درباریان تفاوتی آشکار داشت.

دانش فراوان، ذوق سرشار هنری و و برخورداری از اعتبار دودمانی گرانیپایه بزودی وی را در شمار دبیران شهره بارگاه غزنویان جای داد و از ثروت و ارج فراوان برخوردار ساخت؛ ولی دریغ که جوان نامجوی قبادیان بسیار دیر به کاروان درباریان بلخ پیوست. اندک اندک شورش ترکمانان بالاگرفت، ستاره بخت مسعود غزنوی به خاموشی گرایید و دیوانخانه بلخ زیر گامهای پیروزمندان سلجوقی فروپاشید.

ناصر در موقعیتی دشوار گرفتار آمده بود.

هراس از کیفر سپاه ترکمانان و اندوه جانگاہ پایان پذیرفتن شبنشینیها و خوشگذرانیها زیستن در بلخ را بر او دشوار ساخت، بنابراین راه مرو پیش گرفتا

ابوسلیمان

در دیوانگاه مرو، دانش بسیار، گفتار نغز و دوستان دیرین به یاری شاعر اندیشناک بلخ شتافتند؛ ابوسلیمان جغریبیک داوود بن میکائیل وی را گرامی داشت و به دبیری گماشت.

اندک اندک چرخ روی خوش نشان داد، پیروزیها یکی پس از دیگری همراکب ناصر شدند و ارج، اعتبار و شهرتش را فزونی بخشیدند.

او اینک در نشستهای محرمانه شاه شرکت میجست و محفل خوشگذرانی درباریان و شاهزادگان سلجوقی را با سخنان نغز میآراست.

البته کامروایان ترکمان نیز قدر گوهر گرانبهای قبادیان میشناختند و او را با عنوان دبیر فاضل و ادیب گرامی میداشتند.

بویژه شاه که همواره فرزند خسرو را میستود و با سکههای زرین و عبارتهای پر ارزی چون «خواجه خطیر» مینواخت.

ناصر، چون همه هوس پیشگان، از این شهرت و اعتبار در پوست نمیگنجید؛ به گوهرها و عنوانهای دربار دلخوش داشت و مغرورانه خود را همنشین اختران فروزان به شمار میآورد.

دستم رسیدم به مهابزیرا که هیچ وقتبی من قدح به دست نگیرد همی امیرپیش وزیر باخطر و حشمت بدانکمیرمهمیخطابکنندخواجه خطیرهر چند بسیاری از سرودههای روزگار دبیری فرزند نامور قبادیان از میان رفته است، ولی او بعدها در کهنسالی به یادآوری خاطرههای دربار پرداخته، از شهرت و اعتبار روزهای جوانی چنین پرده برداشته

همان ناصر من که خالی نبودزمن مجلس میر و صدر و وزیربه نامم نخواندی کس از بس شرفادبیم لقب بود و فاضل دبیرادب را به من بود بازو قویبه من بود چشم کتابت قریربه تحریر الفاظ من فخر کردهمی کاغذ از دست من بر حریردبیری یکی خرد فرزند بودندش جز به الفاظ من سیر شیر

در رکاب طیلسان

زندگی شاعر قبادیان در شعر، سکته‌های طلا، شب نشینی و خوشگذرانی میگذشت.
اندک اندک تکرار پیایی کامرواییها دبیر شهره مرو را در اندیشه فرو برد.
راستی فرجام راهی که برگزیده‌ام، چه خواهد بود؟ این پرسش لحظهای ره‌ایش نمیکرد.
او اینک، پس از سالها، خود را تشنه‌تر از همیشه میدید.
جهان خاکی و لذتهای زودگذرش در نگاه دبیر خراسان بزرگ چونان دریایی شور
مینمود؛ دریایی که سالها با اشتیاق از آن نوشید، در راه بهره‌گیری فزونتر از آن نقد
جوانی از کف داد، ولی دریغ که جز تشنگی و تنگدلی بیشتر هیچ به دست نیاورد.
دیگر قلب حساس و هنرمندانهاش از دربار، دروغها، تبهکاریها و نامردمیهای درباریان
گرفته بود.
چنان میاندیشید که لذتهای مکرر و زندگی یکنواخت ارزش آن همه چاپلوسی و بندگی
ندارد.
وز رنج روزگار چو جانمستوهگشتیک چند با ثنا به در پادشا شدمگفتم مگر که داد بیابم
ز دیو دهر چون بنگریستم ز عنا در بلا شدمصد بندگی شاه ببايست کردنماز بهر یک
امید که از وی روا شدمجز در دورنجهیچ نگردید حاصلمزان کس که سویاوبهامید
شفاشدمدبیر نومید سلجوقی در راستای دست یابی به آرامش روان و بریدن از ناآگاهیها

و نامرادیهای معنوی راه مسجد و مدرسه پیش گرفت و در کنار پیشه دبیری به پژوهش در باورهای دینی پرداخت.

دانشوران دینی مقدم ناصر گرامی داشته، کردارش را بسیار درست و بخردانه شمردند.

وز مال شاه چو نومید شد دلمزی اهل طلیسان و عمامه و ردا شدمگفتم که راه دین

بنمایید مر مرزیرا که ز اهل دُنیی دل پر جفا شدمگفتندشادباشکه رستی ز

جوردهرتاشادگشت جانم و اندر دعا شدمبرخورد آغازین فقیهان مرو بسیار نیک و پدران

بود، به گونهای که دبیر خسته از هوسرانیهها سخت تحت تأثیر قرار گرفت و خود را در

برابر تابش آفتاب دانش به شمار آورد.

گفتم چونامشان علما بود و کار جودکز دست ذلجهدبیشان رها شدمولی دریغ که

دانشوران خراسان نیاز روانی ناصر بر نیاوردند و پرسشهایش را پاسخی در خور ندادند.

دبیر شهره مرو شرح تشنگی روز افزون خویش و بی آبی همه سرزمینهای پیرامونش را

چنین باز گفتهاست: زاندیشه غمی گشت مرا جان به تفکر پرسنده شد این نفس مفکر ز

مفکراز شافعی و مالکی و قول حنیفجستیم ز مختار جهانداور و رهبر چون چون

و چرا خواستم و آیت محمدرعز بیچیدند اینکور شد آنکراندیشمندان بزرگ مرو، نیشابور

و بلخ زیر رگباری از دشوارترین پرسشهای همه زندگیشان قرار گرفته بودند؛ پرسشهایی

که در محدوده اندیشههایشان در نمی گنجید و پاسخی جز خاموشی نداشتند.

روزی ناصر آیههایی از قرآن تلاوت کرد: "إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُوكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ

أَيْدِيهِمْ..."

"لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ

السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابُهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا.

"آنان که با تو (ای فرستاده ما) دست بیعت میدهند با خداوند پیمان میکنند.

دست پروردگار فراز دستهای آنان است. ...

هنگامی که ایمان آوردگان زیر آن درخت با تو بیعت کردند، خداوند از آنان خشنود شد.

پروردگار آنچه را در قلبهایشان است، دانست؛ پس آرامش بر آنان فرود آورد و پیروزی نزدیک پاداششان داد.

آنگاه ادامه داد: بی تردید در باور ما، که مسلمانی، همه بیعت کنندگان زیر درخت هدایت شدهاند.

خداوند از آنان خشنود است و آنها را در بهشت جاودان خویش جای خواهد داد.

این پاداش بسیار گرانبهایی است.

اگر ما نیز در آن روزگار زندگی میکردیم زیر درخت میشتافتیم و با فرستاده گرامی

پروردگار پیمان میبستیم تا در شمار ره یافتگان و بهشتیان جای گیریم.

راستی آن درخت اینک چه شده است؟ دستی که مردم آن بیعت کردند کجاست تا با او

پیمان بندیم و چون آن گذشتگان نیکبخت خویش را از آتش دوزخ رهایی بخشیم.

دانشوران پاسخ دادند: در آن سرزمین نه درخت یاد شده، نه دست واپسین فرستاده

پروردگار و نه گروه بیعت کننده هیچ یک پایدار نمانده است.

آن پیمان و پاداش تنها ویژه برگزیدگانی بود که در روزگار پیامبر بزرگوار میزیستند.

ناصر دیگر پرسید: مگر قرآن سخن آفریدگار نیست؟ در قرآن چنین آمده است که،

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بیم دهنده مردم از دوزخ، مژده بخش آنان به بهشت و چراغی فرا راه بشر است.

خداوند فرموده که، اسلامآیینی جهانی و برای همه نسلهاست؛ از سوی دیگر ما پروردگار را دادگر میدانیم.

پس چگونه میشود که خدای دادگر بر پیروان واپسین پیامبرش داد روا نداشته، گروهی اندک را با پیمانی چنان از دوزخ رهایی بخشید و دیگران را از این موقعیت زرین محروم

داشت؟ ما چه گناهی مرتکب شدیم که آفریدگار فرصتی چنین طلایی را از ما دریغ کرده است؟ یک روز بخواندم ز قرآن آیت بیعتکایزبقرآن گفت کههددست من ازبرآن

قوم که در زیر شجر بیعت کردند چونجعفرومقدادوچوسلمان و چو بوذرگفتم کهکنونآن شجرو دستچگونهاستان دست کجا جویم وآن بیعت و محضرگفتند در آنجا نه شجر ماند

ونه آن دستکان دست پراکنده شد آن جمع مبتّرانها همه یاران رسولند و بهشتی مخصوص بدان بیعت و از خلق مخیر گفتم که به قرآن در پیداست که احمدبشیر و

نذیر است و سراج است و منورگر خواهد کشتن بدهن کافر او راروشن کندش ایزد بر کافه کافرچون است که امروز نماند است از آن قومجز حق نبود قول جهانداور اکبرما

دست که گیریم کجا بیعت یزدانتا همچو مقدم نبود داد مؤخرما جرم چه کردیم نزادیم بدان وقتمحروم چراییم ز پیغمبر و مضطررویم چو گل زرد شد از درد جهالتوین سرو

به ناوقت بخمید چو چنبراستادان فقه و کلام خراسان، که از مذهب خلفای بغداد پیروی میکردند، در برابر پرسش منطقی ناصر خاموش ماندند و در دل بر گمراهی دبیر

شهره شهر گواهی دادند؛ ولی این همه پرسشهای فرزانه قبادیان به شمار نیامد.

او درباره همه فرمانهای دینی سخن گفت.

چرا خون و شراب حرامند.

چرا باید پنج بار نمازگزارد؟ چرا باید در نهمین ماه سال روزه گرفت؟ خمس و زکات به چه دلیل واجب شده است؟ سبب اینکه در تقسیم میراث پسران دوبرابر دختران بهره میبرند چیست؟ چرا بسیاری از ستمگران در آسایش روزگار میگذرانند و پرهیزگاران دین باور در دشواریها و رنجها به سر میبرند؟ اینها بخشی از پرسشهای اندیشمند بزرگ مرو به شمار میآمد؛ پرسشهایی که دانشوران جز خاموشی هیچ پاسخی برایش نداشتند.

سرانجام برخی از فقیهان نامور شهر ناصر را از اندیشه در باورهای دینی بازداشتند.

آنها گفتند که مسایل شرع هرگز فراچنگ خرد نمیآید و اسلام با شمشیر گسترش یافت نه برهانهای عقلی.

گفتند که موضوع شریعت نه بهعقلاستزیرا که به شمشیر شد اسلام مقرر دانشور بزرگ مرو از این پاسخ برآشت.

در دیدگاه وی اصول دین هرگز با تقلید استواری نمیپذیرفت.

او گفت: اگر خرد را شایستگی پرواز در حریم آیین نیست پس چرا نماز که ستون دین شمرده میشود، بر کودکان و دیوانگان واجب نیست: گفتم که نماز از چه بر اطفال ومجانینواجب نشود تا نشود عقل مخیر پاسخهای نابخردانه مدرسه نشینان و کردار ناپسند آنان سر انجام دبیر بزرگ خراسان را نومید ساخت؛ بنابراین پس از سالها بحث و گفتگو کژ اندیشان دانش شعار را به باد انتقاد گرفت.

تا چون به قال و قیل و مقالات مختلف از عمر چند سال میانشان فنا شدمگفتم چو رشوه بود و ریا مال و زهدشانی کردگار باز به چه مبتلی شدممکر است بی شمار و دهها مرزانه رامن زو چنین رمیده ز مکرودها شدمبدین ترتیب دبیر بلند آوازه خراسان برای همیشه دل از دانشگران پیرامونش بر کند و برای شناسایی راه درست زندگی چاره‌های دیگر اندیشید.

رزار مانوش

شاعر آزاد اندیش قبادیان بیست و ششم محرم شمیران را ترک گفت.

در چهاردهم صفر به سراب گام نهاد.

دو روز بعد، پس از استراحتی اندک، راه تبریز پیش گرفت و در بیستم صفر، برابر با

پنجم شهریور، به تبریز رسید.

او حدود ۲۴ روز در آن شهر، که فرمانروایش ابو منصور و هسودان بن محمد خوانده

میشد، اقامت گزید و با سخنور شهره آذربایجان قطران تبریزی دیدار و گفتگو کرد.

ناصر در این شهر از زمین لرزه هراسناک شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ۴۳۴ هـ.

ق، که پس از نماز خفتن به وقوع پیوست و چهل هزار تن را به سرای جاوید رهسپار

ساخت، آگاه شد؛ و در چهاردهم ربیع الاول با لشکر امیر و هسودان به خوی رفت.

آنگاه راه میا فارقین پیش گرفت و در آدینه، بیست و ششم جمادیاولی ۴۳۸ هـ.

ق بدان سامان رسید.

او در مسیر خوی تا میا فارقین از شهرهایی چون وان، و سلطان، اخلاط، بطلیس و ارزن

گذشت و گمشده خویش دنبال کرد.

شرابخواری آشکار زنان و مردان و سلطان در می فروشیهها، نصر الدوله، امیر کهنسال شهر اخلاط که مردمش به زبانهای تازی، پارسی و ارمنی سخن میگفتند، عسل فراوان بطلیس، قلعههای با نام شگفت "قف أنظر"، مسجدی که مردم آن را ساخته اوپس قرنی میانگاشتند، گروهی که در کوه گردیده چوبهایی سروگونه میبردند و با نهادن یک سوی آن در آتش از سوی دیگرش کتیران به دست میآوردند و آبادانی، آب روان، باغستانها و بازارهای نیک ارزن با انگورهای "رزار مانوش" که دویست من آن در آذر ماه به یک دینار فروخته میشد هر یک به گونههای توجه صاحبدل آزاده قبادیان را به خویش فرا خواندند و در دفتر خاطرهمایش جایگاهی در خور یافتند.

ناصر بزرگ آیین فطرت در ششم دی به "آمد" شهر دیوارها و کنگرههای سنگی نفوذ ناپذیر، دروازههای آهنین، آب گوارا، کلیسای بزرگ و مسجد آدینههای ایستاده بر بیش از دویست ستون سنگین گام نهاد و از آنجا به حران، قرول، سروج، منبج و حلب رفت. در قرول جوانمردی مسافران مروی را به خانه خویش فراخواند.

چون ناصر و همراهان در سرای نیکمرد قرولی فرود آمدند، عرب بیابان گرد کهنسالی، که حدود شصت بهار از زندگی پشت سر نهاده بود، نزد شاعر قبادیان شتافت و گفت: مرا قرآن آموزانصر سوره ناس را با بسم الله الرحمن الرحيم، قل اعوذ برب الناس آغاز کرد و مرد بیابانگرد در پی او کلمات قرآن را بر زبان راند.

چون استاد مرو به آیه من الجنة والناس رسید، مرد گفت: رأیت الناس؟ آنگاه ادامه داد: بیشتر بخوان.

ناصر گفت: سوره ناس بیش از این نیست.

مرد پرسید: آن سوره "نقالة الحطب" کدام است؟ شاعر قبایذیانی از ناآگاهی مرد عرب، در روزگاری که بیش چهارصد سال از هجرت پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) میگذشت و کارگزاران ریز و درشت دستگاه خلافت هزاران دینار در خوشگذرانیها و شب نشینیها به مصرف میرساندند، شگفت زده شد؛ و این شگفتی زمانی به اوج خود رسید که تلاش دانشور آزاده مرو در آموختن سوره ناس به کهنسال عرب ناکام ماند

از حرم تا حرم

کاروان مرویان، پس از اندکی درنگ، از روستای مطلقون به بیت المقدس بازگشت. گروهی از مؤمنان قدس آماده سفر حج بودند. ناصر نیز با آنان همراه شد، در نیمه ذی قعدة ۴۳۸ هـ. ق پای در مسیر مکه نهاد و پیاده بدان سمت شتافت. راهنمای پیادگان قدس مردی چابک، تیزهوش و نیکو روی بود که ابوبکر همدانی خوانده میشد.

او مسافران حریم پاک پروردگار را پس از سه روز راهپیمایی در جایگاهی سر سبز به نام "ارعز" فرود آورد و اندکی بعد به وادی القری رساند. راهیان حرم مقدس الهی سرانجام ده روز پس از پشت سر نهادن وادی القری به مکه رسیدند.

این سرزمین برای ناصر از جذابیت ویژه‌ای برخوردار بود.

او در شهر پروردگار خود را به گمشدهاش نزدیکتر احساس میکرد.
مگر پیر روشن رای رؤیای جوزجانان وی را بدین سمت فرمان نداده بود؟ پس باید
گمشدهاش را در این جایگاه پاک جستجو کند.

بنابر این مشتاقانه مناسک حج را به جای آورد، به هر سو سرکشید، با هر اندیشمند و
عارفی گفتگو کرد تا حق را، چنانکه هست، باز شناسد و البته در این میان دعاهای
پیوسته در مسجد الحرام، عرفات و جبل الرحمة را پشتوانه تلاشهای خود قرار داد.
دانشور گرانپایه خراسان در راستای دست یابی بدین هدف مقدس به مدینه نیز سفر
کرده، در حریم آسمانی واپسین پیامدار هدایت با دین باوران اندیشمند و پارسایان
گمنام پیوند دوستی برقرار ساخت و در فرصتهای گوناگونی که پای دل بر آستان
شریف نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) مینهاد روان بهشت آشیان آن پیامبر
بزرگ (صلی الله علیه وآله وسلم) را به یاری فرامیخواند.

مسجد یاسمن

کاروان مرویان سپس به طبریه، بندری در کرانه مدیترانه، رسید.
این مسجد آدینه و چشمه آب گرم کنارش توجه ناصر را جلب کرد.
بر فراز چشمه گرمابه‌های بنیاد نهاده شده بود.
مردم بندر چنان باور داشتند که آن گرمابه را حضرت سلیمان (علیه السلام) ساخته
است.
در این شهر همچنین عبادتگاهی وجود داشت که "مسجد یاسمن" خوانده میشد.

محرابه‌های گوناگون ساخته شده بر سکوی بزرگ محصور در درختان یاسمن از ویژگی‌های این مسجد به شمار می‌آید.

سکویی که در باور مردم بر فراز گور هفتاد تن از پیامبران شهید جای داشت، پیامداران هدایتی که همگی توسط بنیاسرائیل به کام مرگ فرستاده شده بودند. علاوه بر این در سمت خاور مسجد رواقی به چشم می‌خورد که آرامگاه حضرت یوشع بن نون خوانده می‌شد.

ناصر همه این جایگاه‌های مقدس را زیارت کرد و سرانجام به روستای "کفرکنه" شتافت.

در جنوب این آبادی صومعه‌های زیبا بنیاد نهاده شده بود که گور حضرت یونس پیامبر(علیه السلام) را در خویش جای میداد.

شاعر گرانیپه خراسان پس از زیارت مکانهای یاد شده، ناخشنود و اندوهگین به عکا بازگشت.

او بعدها دلیل این اندوه را برای دوستانش چنین بازگفت: در باختر طبریّه کوهی قرار دارد که گور ابوهریره را در خویش گنجانده است، ولی دریغ که هیچ کس را یارای زیارت آن جایگاه نیست.

کودکان آبادی نزدیک کوه گرد آمده، با فریادها، ناسزاها و سنگها زائران ابوهریره را می‌آزارند؛ بدین سبب از زیارت آن چشم پوشیدم.

ناصر روزی دیگر در عکا ماند، آنگاه بار سفر بست و روانه بیت المقدس شد.

او در این مسیر از آبادیهای حیفا، قیساریه، کفر سلام، رمله، خاتون و قریه العنب

گذشت و سرانجام در پنجم رمضان ۴۳۸ هـ.

ق به بیت المقدس گام نهاد.

اندیشمند روشن روان قبادیان فاصله قدس تا بلخ را ۸۷۶ فرسنگ نگاشته است.

او بیت المقدس را شهری کوهستانی با باروی نفوذ ناپذیر و دروازه‌های آهنین یافت؛

آبادی سرسبزی که بیست هزار تن مرد را در بازارها و ساختمانهای زیبای خویش جای

داده بود.

قدس صنعتگر بسیار داشت.

صنعتگرانی که هر گروه از آنان در بازار راستهای ویژه را پایگاه خویش قرار داده بودند.

مسلمانانی که توانایی زیارت بیت الله الحرام نداشتند همه ساله در آغاز ذی حجه در

قدس گرد می‌آمدند، به عبادت و دعا میپرداختند و در عید قربان، مراسم ویژه عید به

جای آورده، قربانی بسیار میکردند.

ناصر شمار این دین باوران را پاکدل را بیش از بیست هزار تن نگاشته است.

شهر زیتون و نماز

ناگفته پیداست که شهری با چنین جمعیت و چنان زایران انبوه هرگز نمیتوانست از

تواناییهای اقتصادی و بهداشتی بی بهره باشد.

در روستاهای پیرامون قدس کشاورزی رونق بسیار داشت.

فرآوردههای کشاورزی بسی فراوان و ارزان بود، بویژه زیتون که به نوشته حق جوی

قبادیان برخی از کدخدایان پنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها و حوضها گرد آورده،

به شهر و حتی کشورهای دیگر صادر میکردند.

البته فراوانی گندم و روغن در این منطقه هرگز شاعر آزاد اندیش مرو را شگفت زده ساخت؛ زیرا او از منابع مورد اعتماد چنین شنیده بود که یکی از بزرگان آن سامان پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دیده، گفت: یا رسول الله، ما را در گذران زندگی یاری کن.

واپسین فرستاده پروردگار پاسخ داد: نان و روغن شام با من. قدس همچنین از بیمارستانی بزرگ و زیبا سود میبرد. مرکز درمانی ویژه‌ای که با بهره‌گیری از سنت پستدیده وقف پزشکان بسیار گردآورده، داروی بیماران را برایگان فراهم میساخت.

در کنار این درمانگاه عظیم، مسجد آدینه شهر، به عنوان مجموعه‌ای از معبدهای تاریخی و آثار خاطره‌انگیز باستانی، مسافر اندیشمند خراسان را به خویش فرا خواند. زمین این مسجد باشکوه سراسر سنگ بود و درز سنگها از قلع آکنده مینمود. ساختمان بزرگ و زیبای عبادتگاه آدینه در سمت خاوری شهر جای داشت. درگاه با شکوهی، به بلندای سی و پهنای بیست گز، ورود مؤمنان بازار و محله‌های پیرامونش به مسجد را آسان می ساخت.

بخشهای گوناگون این دروازه کم نظیر با خرده شیشه‌های رنگین آراسته شده، لقب فرمانروای مصر در میان آبگینه‌های رنگارنگ به چشم میخورد. بر فراز این درگاه گنبدی بسیار بزرگ از سنگ خوشتراش دیدگان را به تماشا و تحسین فرا میخواند.

دو در برنجین، هریک به بلندای پانزده و پهنای هشت گز، در این درگاه جای گرفته

بود؛ درهایی سراسر نقش که "باب داوود(علیه السلام)" خوانده میشود.

چون ناصر از این در به مسجد گام نهاد، در سمت راست، دو رواق بزرگ یافت که هریک از آنها ۲۹ ستون مرمرین داشت.

سر ستونها و ته ستونهای رنگین، درزهای آکنده از قلع و طاقهای سنگین، که در آن هرگز گل و گچ به کار گرفته نشده بود، از ویژگیهای این دو رواق به شمار میآید. مسافر مشتاق مرو در ادامه زیارت خویش با دو دروازه دیگر به نامهای "باب السقر" و "باب الاسباط" آشنا شد.

"باب الاسباط" او را به ناحیههای هدایت کرد که درگاهی بسیار بزرگ با سه در را در خویش جای داده بود؛ درهایی به بلندای دوازده و پهنای هفت گز که "باب الابواب" خوانده میشد.

علاوه بر این در میانه مسجد، بر دیواره شرقی، درگاهی سراسر نقش و کندهکاری، به درازای پنجاه و پهنای سی گز، وی را به تماشا فرا خواند.

این درگاه شکوهمند ده در زیبا داشت و مؤمنان چنان میانگاشتند که حضرت سلیمان(علیه السلام) این درگاه و دره‌ها را برای پدر گرانقدرش بنیاد نهاده است.

دانشور وارسته خراسان از دروازه داوودی سوی خاور پیش رفته، با دو در رو به رو شد؛ در سمت راست "باب الرحمه" و دیگری "باب التوبه" نام داشت.

پیروان آیین وحی بر این باور بودند که پروردگار در "باب التوبه" توبه داوود پیامبر(علیه السلام) را پذیرفت و باران آمرزش بر او فرو فرستاد.

بنابر این ناصر نیز در آن جایگاه آسمانی نماز گزارد، آمرزش طلبید و خواستار توفیق

فزونتر شد.

شگفتیهای مسجد بزرگ قدس در موارد یاد شده خلاصه نمیشد.

مکانی که یعقوب پیامبر(علیه السلام) در آن نماز میگزارد و محراب حضرت

زکریا(رحمهم الله)بخشی دیگر از آثار پر ارز آن معبد سبز به شمار میآمد.

جهانگرد بلند آوازه بلخ پس از نماز و نیایش در جایگاه عبادت آن پیامداران هدایت، از

پلههای بسیار پایین رفته، به "مهد عیسی(علیه السلام)" گام نهاد.

این مسجد در واقع سردابی به درازای بیست و پهنای پانزده گز بود که گاهواره سنگی

حضرت مسیح به عنوان محراب در آن جای داشت.

شکوه این آثار گرانبها، که در قالب مسجد آدینه قدس گرد آمده بود، جهانگرد مشتاق

مرو را بر آن داشت تا در اندیشه کشف درازا و پهنای این مجموعه بینظیر به تحقیق

پردازد؛ جستجویی که سرانجام سودمند افتاد.

مسافر روشن روان خراسان نزدیک گنبد یعقوب(علیه السلام) کتیبههای یافت که درازای

مسجد را ۷۰۴ ارش و پهنای آن را ۴۵۵ ارش به گز ملک نشان میداد.

ناصر به بررسی دقیق سنگ «صخره» پرداخته، تصویری زیبا از آن جایگاه مقدس پدید

آورده است؛ تصویری که چشم خرد هر خوانندهای را مینوازد و افتخارهای کهن را در

اندیشه پیروان واپسین آیین آسمانی زنده میسازد:قبه صخره هشت گوش منتظمی

است که درازای هر ضلع آن ۳۳ ارش مینماید.

چهار در بر چهار سوی آن قرار دارد.

همه دیوارهای این خانه از سنگ تراشیده شده است.

صخره کبود رنگ مینماید؛ محیط آن صد گز بوده، چون سنگهای کوهستان شکلی نامنظم دارد.

در چهار سمت آن چهار ستون به بلندای دیوار خانه ساختهاند و در میان هر دو ستون استوانههای مرمرین بلند نهادهاند.

بر فراز این دوازده پایه گنبدی گران قد بر افراشته است.

بزرگی این گنبد به اندازه‌های است که از یک فرسنگی چون قله کوه هویداست. پس از این خانه، قبهای به نام سلسله دیده میشود.

نزد دانشوران چنین شهره است که زنجیر دادگری داوود(علیه السلام) در این جایگاه آویخته بود؛ زنجیری که جز دست خداوندان حق هیچ دستی بدان نمیرسید.

علاوه بر این، قبه جبرئیل(علیه السلام) نیز در نزدیک خانه یاد شده وجود دارد.

مؤمنان بر این باورند که فرشتگان در شب معراج "براق" را بدانجا آوردهاند تا پیامبر واپسین بر آن نشسته، رهسپار جهانهای ناشناخته شود.

پس از قبه جبرئیل(علیه السلام)، در فاصله بیست ارشی، قبه رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) دیده میشود.

گویند حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) در شب معراج نخست در قبه صخره نماز گزارد، سپس بدین جایگاه آمد و بر "براق" نشست.

صفت شهر مصر و لایتش

آب نیل از میان جنوب و مغرب می آید و به مصر می گذرد و به دریای روم می رود و آب نیل چون زیادت می شود دوبار چندان می شود که جیحون به ترمذ و این آب از

ولایت نوبه ۱ می گذرد و به مصر می آید و ولایت نوبه کوهستان است و چون به صحرا رسد ولایت مصر است و سرحدش که اول آنجا رسد اسوان می گویند و از مصر تا آنجا سیصد فرسنگ باشد و بر لب آب همه شهرها و ولایتهاست و آن ولایت را «صعیدالاعلی» می گویند و چون کشتی به شهر اسوان رسد، از آنجا برنگذرد چه آب از دره های تنگ بیرون می آید و تیز می رود و از آن بالاتر سویی جنوب ولایت نوبه است و پادشاه آن زمین دیگر است و مردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی ۲ باشد و بازرگانان آنجا روند و مهره و شانه و بسد ۳ برند و از آنجا برده آورند. و به مصر، برده یا نوبی باشد یا رومی ۴ و دیدم که از نوبه گندم و ارزن آورده بودند هر دو سیاه بود و گویند نتوانسته اند که منبع آب نیل را به حقیقت بدانند و شنیدم که سلطان مصر، کس فرستاد تا یک ساله راه بر کنار نیل رفتند و تفحص کردند هیچ کس حقیقت را ندانست الا آنکه گفتند که از جنوب کوهی می آید که آن را «جبل القمر» گویند .

و چون آفتاب به سر سرطان ۵ رود آب نیل زیادت شدن گیرد. از آنجا که به زمستانگه ۶ قرارداد بست آرش ۷ بالا گیرد چنانکه به تدریج روز به روز می افزاید و به شهر مصر، مقیاسها و نشانها ساخته اند و عاملی باشد به هزار دینار معیشت ۸ که حافظ آن باشد که چند می افزاید.

و از آن روز که زیادت شدن گیرد، منادیان به شهر اندر فرستد که ایزد - سبحانه و تعالی - امروز در نیل چندین زیادت گردانید و هر روز گویند چندین اصبع ۹ زیادت شد. و چون یک گز تمام می شود آن وقت بشارت می زنند و شادی می کنند تا هجده ارش

برآید و آن هجده ارش معهود ایت، یعنی هر وقت که از این کمتر بود، نقصان گویند و صدقات و تذرها کنند و اندوه و غم خورند و چون از این مقدار بیش شود شادیهها کنند و خرمیهها نمایند. و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بر رعیت ننهند .

و از نیل جویهای بسیار بریده اند و به اطراف رانده و از آنجا جویهای کوچک برگرفته اند یعنی از آن انهار و بر آن دیه ها و ولایت هاست و دولابها ساخته اند چندان که حصر و قیاس آن دشوار باشد و همه دیه های ولایت مصر بر سر بلندیها و تلهها و به وقت زیادت نیل همه آن ولایت در زیر آب باشد دیه ها از این سبب بر بلندیها ساخته اند تا غرق نشود و از هر دیهی به دیهی دیگر به زورق روند .

و از سر ولایت تا آخرش سگری ۱۰ ساخته اند از خاک که مردم بر سر آن سکر روند یعنی در جنب نیل و هر سال ده هزار دینار مغربی از خزانه سلطان به دست عاملی معتمد بفرستد تا آن عمارت تازه کنند و مردم آن و لایت همه اشغال ضروری خود ترتیب کرده باشد آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد و در سواد ۱۱ آنجا و روستاهاش هر کس چندان نان پزد که چهار ماه کفاف وی باشد و خشک کنند تا به زیان نشود .

و قاعده آب، چنان است که از روز ابتدا چهل روی می افزاید تا هجده ارش بالا گیرد و بعد از چهل روز دیگر برقرار بماند و هیچ زیاده و کم نشود و بعد از آن بتدریج روی به نقصان نهد به چهل روز دیگر، تا آن مقام رسد که زمستان بوده باشد و چون آب کم آمدن گیرد مردم بر پی آن می روند و آنچه خشک می شود زراعتی که می خواهد می کنند و همه زرع ایشان صیفی و شتوی ۱۲ بر آن کیش ۱۳ باشد و هیچ آب دیگر

نخواهد .

و شهر مصر میان نیل و دریاست و نیل از جنوب می آید و روی به شمال می رود در دریا می ریزد .

و از مصر تا اسکندریه سی فرسنگ گیرند و اسکندریه بر لب دریای روم و کنار رود نیل است و از آنجا میوه بسیار به مصر آورند به کشتی و آنجا مناره ای است که من دیدم آبادان بود به اسکندریه و بر آن مناره آینه ای حراقه ۱۴ ساخته بودند که هر کشتی رومیان از استنبول بیامدی، چون به مقابله آن رسیدی آتشی از آن آینه در کشتی افتادی و بسوختی و رومیان بسیار جد و جهد کردند و حیلتها نمودند و کس فرستادند و آن آینه بشکستند و به روزگار حاکم، سلطان مصر، مردی نزدیک او آمده بود و قبول کرده که آن آینه را نیکو ساز کند چنانکه به اول بود حاکم گفته بود. حاجت نیست که این ساعت خود رومیان هر سال زورمال می فرستند و راضی اند که لشکر ما نزدیک ایشان نرود و سربسر بسنده است .

از آن عمودهای سنگین ۱۵ - که صفت ۱۶ آن مقدم کرده ایم - افتاده باشد و آن دریا همچنان می کشد تا قیروان ۱۷ و از مصر تا قیروان صد و پنجاه فرسنگ باش

سبک شناسی

1-واژه های فارسی در سفرنامه به مراتب بیشتر از لغات عربی است و تعداد لغات عربی به حدود ۲۰ درصد می رسد.

2-واژه های کهن فارسی که در سده های بعد مهجور است در سفرنامه کم دیده

می شود

- 3- متن سفرنامه به زبان محاوره ای فارسی از همه متون کهن نزدیکتر است و به نظر می رسد سبب آن است که معمولاً مسافر هنگام سفر از خاطرات خود یادداشت بر می دارد و بعد این یادداشتها بهمان صورت ثبت شده یا با تغییر اندک تدوین می شود و در نتیجه معمولاً انشا کتب خاطرات و سفرنامه به زبان محاوره نزدیک است و کمتر مصنوع و متکلف است. مرحوم بهار معتقد است که «سفرنامه» به سبب سهل بودن و مطلوب بودن نزدیک خلق بیش از دیگر آثار منشور ناصر خسرو دست به دست گشته و در نتیجه چون بیشتر استنساخ شده تصرف کاتبان هم در آن بیشتر بوده است
- 4- ویژگیهای سبک نثر قرن چهارم و پنجم نظیر استعمال: اندر ایدون، همی، یاء، استمراری و نظایر آن در سفرنامه ناصر خسرو دیده نمی شود یا بسیار نادر است
- 5- استعمال «صفت» به جای کلمه «وصف»
- 6- از ویژگیهای نثر سفرنامه ایجاز آن است با آنکه سفر هفت ساله ناصر خسرو متضمن بسیاری نکته ها از مشاهدات اوست و سفرنامه حاوی اطلاعات ذیقیمت و عمیقی از جهان قرن پنجم هجری است اما حجم سفرنامه به نسبت محتوای آن، محدود و مختصر است و این ایجاز نیز از ویژگیهای این اثر ارزشمند است.

منابع

- آتشکده ی آذر(۱۰۰۹/۳-۱۰۳۲)، اعیان الشیعه(۲۰۲/۱۰-۲۰۴)، با کاروان حله (۸۵)-
(۱۰۱)، بهشت سخن(۱۹۳-۲۲۳)، تاریخ ادبیات در ایران(۱/صفحات متعدد، ۴۴۳/۲-
۴۶۹، ۸۹۳، ۸۹۸)، تاریخ ادبی ایران(۱/۱۳۳، ۴۰۶، ۴۴۱، ۵۷۸، 580-581)، تاریخ
گزیده (۷۵۳)، تاریخ نظم و نثر(۵۸-۶۰)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه (۱۶۹)، 248-251،
تحلیل اشعار ناصر خسرو (پیشگفتار)، تذکره الشعراء (۶۹-۷۳)، تقویم التواریخ(۹۳)،
چشمه ی روشن(۷۶-۹۰)، چهارصد شاعر برگزیده ی پارسی گوی(۱۰۵۴ ۱۰۴۸)

سفرنامه ناصر خسرو به کوشش دکتر سیاقی ص (۶۸، ۷۱)

(سبک شناسی بهار، جلد ۲، ص ۱۵۲)

– دانشنامه ادب فارسی در آسیای مرکزی / ج ۱ / ص ۸۶۷ به سرپرستی حسن انوشه